دکتر محمدرضا تاجیک در گفت‌وگو با «آرمان ملی»:

دوران پسااسد به دیکتاتوری منجر خواهد شد

بنیادگرایی در سوریه به منزله تاکتیک است نه مکتب و مسلک

بنیادگرایی سوریه می‌تواند به یک جریان ملی مذهبی سکولار تبدیل شود

آرمان ملی- احسان انصاری: معادلات سیاسی در خاورمیانه پس از سقوط دولت بشار اسد شکل پیچیده و غیرقابل پیش‌بینی به خود گرفته است. این در حالی است که این بین وجود دارد که با توجه به آرمان‌های فرامرزی بنیادگرایان پیروز در دمشق، آینده خاورمیانه با تغییرات مهمی مواجه شود. «آرمان ملی» برای تحلیل و بررسی معادلات آینده خاورمیانه و مختصات فکری بنیادگرایانی که در سوریه به قدرت رسیده‌اند با دکتر محمدرضا تاجیک استاد دانشگاه و تحلیلگر مسائل سیاسی گفت‌وگو کرده که در ادامه می‌خوانید.

مهم‌ترین دلایل سقوط بشار اسد چه بود؟ آیا عوامل داخلی نقش بیشتری در سقوط وی داشتند یا عوامل خارجی؟

بی‌تردید، سقوط اسد در تقاطع و در جغرافیای مشترک علل و عوامل داخلی و خارجی صورت گرفت. اسد، همچون هر دیکتاتور دیگر، از نوعی «دگرهراسی» رنج می‌برد و مدافع استراتژی خالص‌سازی و متمرکزسازی قدرت بود و انسداد و انجماد فضای سیاسی را برگشودگی آن ترجیح می‌داد. از این‌رو، به‌طور فزاینده و رادیکالی جامعه را پولاریزه و سرشار از شکاف‌ها و گسل‌های متقاطع و متراکم کرد. با تعلیق سیاست، پلیس (در معنایی که رانسیر به‌کار می‌برد: تقسیم فضا- زمان‌ها و شیوه‌های بودن و انجام امور که به طور تحت‌اللفظی یعنی تفکیک آنها به مجاز/ممنوع، گفتنی/ نگفتنی و در عین حال سهیم کردن شهروندان در این فضا- زمان‌ها و شیوه‌های تفکیک شده بروز و ظهور در جامعه) جایگزین آن شد و زندان‌ها مملو از انبوه مخالفان گوناگون گردید، مردمان سرشار از تروماهای گوناگون شدند و حکومت نیز، گرفتار آمیزه‌ای از امراض گوناگون، همچون اسکلرودرمی توام با اتویسم و مازوخیسم و سادومازخیسم و پارانوئید شد. از این‌رو، برای تداوم و بقا، گریز و گزیری جز اتکا و اتکال فزاینده به قدرت‌های خارجی پشتیبان و ضامن بقا خویش نداشت، اما هرچقدر پیوست به قدرت خارجی بیشتر، گسست از مردم بیشتر. دیری نپایید که این گسست از مردم تبدیل به نوعی «مردم‌هراسی» و بحران مقبولیت و مشروعیت شد و نهایتا ره به بحران قابلیت در- دسترس- بودن (یا قابلیت استفاده‌شوندگی و کارآمدی) برد. بی‌تردید، عوامل خارجی بسیاری در اسقاط رژیم اسد نقش داشتند، از جمله قانون تحریمی سزار که آمریکا از سال ۲۰۲۰ علیه این کشور اجرا کرده بود. تحریم‌های سزار، سبب فشار اقتصادی به خصوص تورم سه‌رقمی و رشد شدید بیکاری، فساد، شکاف طبقاتی و مهاجرت در سوریه شد و احساس بی‌عدالتی، بیگانگی، بی‌قدرتی و نارضامندی را به اوج رسانید، سوژه‌های وفادار را دچار تردید کرد و بلوک قدرت را از درون دستخوش شقاق نمود. این ناوضعیت، شرایط را برای بازی قدرت و منفعت بازیگران خارجی و به‌تبع، عدم استقرار یک دولت مرکزی مقتدر، فراهم ساخت و حادث شد آنچه حادث شد.

چرا حکومت در سوریه به مرور زمان از یک جمهوری سکولار به سلطنت خاندان اسد تبدیل شد؟ آیا این روند را می‌توان به حکومت‌های دیگر خاورمیانه تعمیم داد؟

در ادبیات و فرهنگ سیاسی خاورمیانه، اساسا مفهومی به‌نام «دموس» (مردم) وجود ندارد. آنچه به‌نام «جمهور» و «جمهوری» در جوامع این منطقه تجربه می‌شود، تنها روکش و آستری است مخملین، بر تن توتالیتاریسم و استبدادی از نوع دیگر. طبیعت اولیه این جوامع اساسا استبدادی است. از این‌رو، چون لحظه‌ای از این طبیعت دور می‌افتند، بازمی‌جویند اصل خویش. سیاست و قدرت در سوریه، هیچ‌گاه عرصه حضور مردم نبوده است و در ساحت این سیاست، هیچ‌گاه شاهد فرایند خلق سوژه‌های سیاسی، یا روند سوژه‌مندشدن توده‌ها نبوده‌ایم. کارویژه سیاستِ اربابان قدرت در سوریه، حتی آنان که به نام جمهور و جمهوری حاکم می‌شدند، همواره ره به «انحلال مردم یا دموس» بوده است. پس، در تحلیل نهایی، اسد جایگزین دیکتاتور دیگر شده بود و تردید نداشته باشید که دوران پسااسد نیز، شاهد بازتولید نظم و نظام دیکتاتوری از نوع دیگر خواهیم بود.

بنیادگراها در حالی در سوریه به قدرت رسیده‌اند که از نظر تاریخی و جغرافیایی کشور سوریه تمایل بیشتری به سمت سکولاریسم داشته است. در چنین شرایطی آیا دولتی که در سوریه شکل خواهد گرفت متمایل به بنیادگرایی خواهد بود یا سکولاریسم؟

به نظر من، ما در تئاتر مواجهه‌ای که امروز در سوریه برپاست، با نوعی بنیادگرایی به‌همشابه استراتژی (یا تاکتیک)، و نه مکتب و مسلک و مشرب دینی ارتدکس مواجه‌ایم. از یک منظر، شاید بتوان بر این نوع بنیادگرایی، «بنیادگرایی سوری»، یا «بنیادگرایی پراگماتیستی- رئالیستی» نام نهاد. مرادم از بنیادگرایی پراگماتیستی- رئالیستی، نوعی جریان منعطف است که به اقتضای اقتضائات و استلزامات مرحله کنش، آرایه خویش (اگر نگوییم «آن» خویش) را تغییر می‌دهد. چنین جریانی با منطق روابط نامتقارن نیروها (چه در عرصه داخلی و چه خارجی) آشناست، لذا حداقل تا مرحله تثبیت، از مواضع انعطاف‌پذیر گفتاری و کرداری و رفتاری، با چاشنی شبه- دموکراتیک/مدنی، برخوردار است. این جریان، نیک توجیه شده که تثبیت قدرت بسیار دشوارتر از تسخیر آن است و برای تثبیت باید به نوعی استراتژی «موازنه مثبت» میان نیروهای مختلف داخلی و خارجی (حتی به‌صورت موقت) تن داد. این جریان، به سطحی از هوشیاری رسیده (یا رسانیده شده) که می‌داند در این مرحله کنش، جور دیگر باید باشد، طور دیگر باید ببیند، بد نگوید به این و آن، مهربان باشد، با دگران، و به دستمالی از جنس تدبیر، بزداید، تار خصومت و به لبخندی خوش، دست در دست دگران بگذارد و به دشمن از سر دوستی، سلامی بدهد. لذا در پاسخ به پرسش شما باید بگویم که این جریان در هر مرحله کنش، آن است که به اقتضای شرایط باید باشد. آنچه به دانش و تجربه می‌توان گفت این است که روایت یک جریان قبل از پیروزی، یک روایت است و بعد از پیروزی، روایت دیگر. اکنون، حضور یک نقطه گره‌ای سلبی به نام رژیم اسد، شقاق‌ها را تبدیل به وفاق و کثرت را تبدیل به وحدت کرده است، اما استمرار این وفاق و وحدت میان گروه‌های ماهیتا متفاوتی همچون تحریرالشام، جیش‌الحر، جبهه‌النصره، علوی‌ها، جریان جنوب (سویدا و درعا) و اکراد و دیگران در فردای محو کامل آن نقطه گره‌ای سلبی، بسیار دشوار و سخت به نظر می‌آید.

> **باید به ایرانی درخور ایرانیان و دوست با جهانیان اندیشید. باید از شکست‌ها و ناکامی‌ها درس گرفت، به ایضاح و واکاوی موشکافانه و منتقدانه آنان پرداخت و ساز سیاست و قدرت را جور دیگر کوک کرد**

مختصات بنیادگرایی مستقر در سوریه چیست و آیا با توجه به آرمان‌های فرامرزی این گروه این احتمال وجود دارد که کشورهای دیگر را نیز درگیر ماجراجویی‌هایی کنند؟

من معتقدم این بنیادگرایی سوری از امکان و استعداد تبدیل شدن به یک جریان ملی- مذهبی سکولار جدید را دارد. این جریان در صورت تداوم در قدرت، ایجاد نوعی انتظام در پراکندگی در جامعه سوری پسااسد، ایجاد نوعی موازنه مثبت میان قدرت‌های خارجی موثر، و نیز، ایجاد سطحی از امنیت و رفاه، می‌تواند در قامت و هیبت یک آلترناتیو برای جریان‌هایی که تاکنون در این منطقه تجربه شده‌اند، بروز و ظهور کند. افزون بر این، باید توجه داشت آنچه در سوریه حادث شد، ورقی از لوح ملفوف و دفتر ناگشوده استراتژی قدرت‌های خارجی برای ایجاد خاورمیانه‌ای جدید است. لذا شب دراز است و قلندر بیدار و آنچه می‌بینیم از نتایج سحر است.

چرا اغلب کشورهای خاورمیانه همواره در مسیر دولت- ملت‌سازی با اختلال مواجه شده و در نهایت به خودکامگی کشیده می‌شوند؟

فقدان یا ضعف فرهنگ سیاسی، از یکسو، خروج ناقص و سزارینی جوامع خاورمیانه‌ای از سنت دیرینه حکومتی و سیاسی خود و ایجاد دول نوظهور در دوران پساعثمانی بدون لحاظ بافت دموگرافیک منطقه توسط استعمار، این دول هیبریدی ناقص و نارسا را به گرانیگاه و کانون بحران در منطقه تبدیل کرد. دولت- ملت‌سازی در خاورمیانه، نه یک پروسه درونی که یک پروژه بیرونی بود. دول استعماری، تلاش کردند که در فردای فروپاشی امپراطوری عثمانی، واحدهای تجزیه شده را به صورت و سیرت خویش بیالایند و بیارایند، اما غافل از اینکه صورت مدرن، نه تنها قادر نیست سیرت سنتی را متحول کند، بلکه آمیزه گنگ و گیج و نامتوازن «نه این، نه آن، هم این، هم آن» این واحدهای تازه تولد یافته می‌تواند انکار و عدوی هر نظم و نظام ثابت و فراگیری در این جوامع باشد، و ره به تعمیق و تکثیر و تشدید گسل‌های اجتماعی، دینی، قومی، سیاسی و... بحران‌زایی ببرد و موجب و موجد واکنش‌های تجدد نظرطلبانه رادیکال به نظم و نظام حاکم در سطوح ملی و منطقه‌ای گردد. جای شگفتی نیست که در دهه‌های اخیر شاهد آنتاگونیزه شدن فزاینده فضای سیاسی و اجتماعی، و رادیکالیزه شدن ستیزش میان جریان‌های پان‌عربیستی و پان‌اسلامیستی و پان‌کردیستی و نیز، میان فرق و نحله‌ها و مسلک‌های مختلف مذهبی در این جوامع هستیم. همین جا اشاره کنیم که همین فرایند دولت- ملت‌سازی ناقص و مصنوعی و استعمارپرورده (بر مبنای قرارداد سایکس- پیکو) در خاورمیانه، بسترساز شکل‌گیری و تکوین بنیادگرایی دینی نیز، شد. ساختار متنوع و متکثر قومی، مذهبی و موزائیکی بودن هویتی اکثر جوامع خاورمیانه، موجب انباشت مطالبات متکثر و متنوع، و گاه متخالف و متناقض، و به‌تبع، عدم امکان تحقق آن‌ها، بوده است.

> **ساختار متنوع و متکثر قومی، مذهبی و موزائیکی بودن هویتی اکثر جوامع خاورمیانه، موجب انباشت مطالبات متکثر و متنوع، و گاه متخالف و متناقض، و به‌تبع، عدم امکان تحقق آنها، بوده است**

مهم‌ترین دلایل تجمیع رویکردهای متعارض و متناقض در خاورمیانه چیست؟ چرا معادلات خاورمیانه هیچ زمان قابل پیش‌بینی نبوده است؟

این منطقه، به دلایل بسیار، از جمله: موقعیت استراتژیکی، ژئوپلتیکی و ژئواکونومیکی و تنوع قومی و مذهبی‌اش همواره خاستگاه بروز و ظهور هویت‌های متخالف و متعارض و متضاد بوده است، و اراده معطوف به قدرتِ اصحاب قدرتِ داخلی و خارجی نیز، بر تشدید و تعمیق و رادیکالیزه‌کردن این شکاف‌های آنتاگونستیک بوده است. اگر در دورانی استقرار نظمی را در این منطقه شاهد هستیم، این نظم همان نظم بی‌نظمی است که بروز خود را به تعویق انداخته است. در این منطقه، کس نمی‌داند کدام امروز می‌رود و کدام امروز می‌آید. از این‌رو، خاورمیانه، سرزمین رخدادهایی است که از هیچ‌کجا و همه‌کجا و بی‌زمان و بی‌مکان حادث می‌شوند. بنابراین، در تحلیل وقایع اتفاقیه در این سرزمین، هیچ‌گاه نباید دچار شگفتی شد که چرا در فردای نظم و نظامی سکولار، حکومتی حاد- مذهبی حاکم می‌شود، و بالعکس. خاورمیانه از آن‌رو خاورمیانه است که سرزمین عجایب و هزار و یک داستان متفاوت است.

چه شباهت و تفاوت‌هایی بین جامعه سوریه و ایران می‌بینید و اتفاقات در سوریه چه پیام‌هایی برای جامعه ایران خواهد داشت؟

وقتی از جامعه ایران صحبت می‌کنیم، باید مشخص کنیم که مراد و منظورمان جامعه مردمان است یا جامعه نخبگان ابزاری. اگر جامعه مردمان مراد است، باید بگوییم جامعه ایرانی، جامعه کهن و با فرهنگ و متمدنی است که هیچ‌گاه در معنای مرسوم و مالوف مفهوم استعمار، استعمار نشده است و هیچ‌گاه تن به استبداد اقلیتی خاص نداده است و به‌رغم کثیرالقوم و کثیرالمذهب بودن، هیچ‌گاه ستیزش‌های آنتاگونیستی (حداقل به‌طور فراگیر) را میان این کثرت تجربه نکرده است. اگرچه بارها مورد هجوم قدرت‌های خارجی بوده است، اما تن به سلطه خارجی نداده و همواره ققنوس‌وار از خاکستر خویش برخاسته است. ملت ایران، یک ملت تاریخی است و نه یک ملت برساخته دست این یا آن استعمارگر. بی‌تردید، حکومت ایران را نمی‌توان همچون حکومت سوریه «حکومت دستخوش بی‌نظمی» دانست و محیط امنیتی آن را بر اساس تعادل قوای نامتقارن تحلیل نمود.

شرایط ایران از نظر داخلی و خارجی در یکی از پیچیده‌ترین وضعیت‌های خود پس از انقلاب ۵۷ قرار گرفته است. تحلیل شما از چشم‌انداز پیش رو چیست؟

ما در یک دوران آستانه‌ای قرار داریم. آینده ایران در گرو شیوه و چگونگی عبور ما از این دوران آستانه‌ای است. در آن سوی این دوران آستانه‌ای، هم ایرانی آباد و آزاد و امن و مستقل و پیشرفته، و هم ایرانی وابسته و عقب‌مانده، در انتظار نشسته است. ما با تقدیرمان همدستیم. آینده ما در اکنون ماست. تردید ندارم یکبار دیگر دچار توهم و فریب فانتزی‌ها و رویاها و آرزوها شویم، به فنا خواهیم رفت. باید با شهامت و درایت به استقبال آینده رفت و با نقد گذشته، راه را برای آینده‌ای بهتر هموار کرد. باید آن نقش و نقاشی که از خودمان بر دیوار غارمان کشیدیم را پاک کنیم و واقعیت خویش و جامعه و جهانی که در آن می‌زییم را دید. با بهره‌ای آزادانه از فریدون مشیری: یادمان باشد امروز/ جور دیگر باید بود/ طور دیگر باید دید/ بد نگوییم به این، آن، زمین یا به زمان/ مهربان باشیم، با آن دگران/ و فراموش کنیم، هر چه گذشت/ خانه‌ی خاطره، بتکانم از نفرت/ و به دستمالی از جنس تدبیر/ بزداییم دیگر، تار خصومت، از دفتر/ مشت را باز کنیم، تا که دستی گردد/ و به لبخندی خوش/ دست در دست دگران بگذاریم/ یادمان باشد فردا دم صبح/ به دشمن از سر دوستی، سلامی بدهیم/ باور این را بکنیم، که دگر فرصت نیست/ و بدانیم که اگر دیر کنیم، مهلت دوستی نیست دیگر/ یادمان باشد که هر لحظه ببندیم به انگشت نخی/ تا فراموش، نگردد ایران... باید به ایرانی درخور ایرانیان، و دوست با جهانیان اندیشید. باید از شکست‌ها و ناکامی‌ها درس گرفت، به ایضاح و واکاوی موشکافانه و منتقدانه آنان پرداخت و ساز سیاست و قدرت را جور دیگر کوک کرد.

یادداشت

پروژه ترکیه برای خاورمیانه

سید محمدکاظم سجادپور
تحلیلگر مسائل بین‌الملل

خاورمیانه مکان کم‌وبیش مشخصی است. تقریبا ۲۵ واحد سیاسی در منطقه‌ای قرار گرفته که با عنوان خاورمیانه یا غرب آسیا شناخته می‌شود. البته بخشی از خاورمیانه، در برگیرنده کشورهای عربی شمال آفریقا نیز می‌شود. این منطقه در بیش از ۱۰۰ سال گذشته، پیوسته محلی برای پروژه‌های کلان منطقه‌ای بوده که آخرین آنها پروژه ترکیه است. پروژه ترکی مهندسی خاورمیانه، با سقوط حکومت بشار اسد وارد مرحله جدید می‌شود. برگزاری اجلاس مقامات سیاسی و امنیتی ترکیه و قطر در دمشق با رهبران گروه‌هایی که به حکومت بشار اسد حکم دادند، بیش از محتوا از نظر نمادین حائز اهمیت است. این جنبه نمادین، با برگزاری نماز در مسجد اموی دمشق توسط ابراهیم کالین رئیس سازمان اطلاعات ترکیه موسوم به میت، به اوج می‌رسد و یادآوری تسلط ترک‌ها بر دمشق بعد از یک قرنی است که از سقوط عثمانی می‌گذرد. پروژه ترکی مهندسی خاورمیانه متضمن ترکیبی از ژئوپلیتیک، تاریخ، آرزوهای فردی رهبران، شرایط متحول منطقه‌ای و احساسات پیچیده و پرلایه است. پروژه ترکی مهندسی خاورمیانه را باید در چارچوب و روند دیگر پروژه‌هایی دید که سعی کرده‌اند مشکل متفاوت و دگوگونی شده‌ای به خاورمیانه بدهند. این پروژه‌های کلان برای دگرگونی و دگردیسی خاورمیانه را چگونه می‌توان ارزیابی کرد و مورد تجزیه و تحلیل قرار داد؟ در پاسخ باید به «کثرت پروژه‌های مهندسی خاورمیانه»، «ماهیت پروژه‌ها» و «سرانجام پیامدهای پروژه‌ها» توجه کرد. کثرت پروژه‌های تغییر در خاورمیانه را باید در تاریخ چند قرن گذشته این منطقه جست‌وجو کرد. در این منطقه دو امپراتوری بومی یعنی عثمانی و ایران قرار داشتند و چندین امپراتوری غربی که طی حدود ۵۰۰ سال در کشمکشی دوگانه در رابطه با منطقه قرار داشتند. از یک سو، کشمکشی درونی بود که این امپراتوری‌ها برای تسلط بر این منطقه با یکدیگر به رقابت، منازعه و جنگ می‌پرداختند و از سوی دیگر رابطه آنها با امپراتوری‌های بومی بود که مخصوصا در دو سده گذشته در وضعیت ناتراز و نامتقارنی با امپراتوری‌های غربی قرار می‌گرفتند. جنگ جهانی اول به چند امپراتوری پایان داد که در رأس آنها امپراتوری پنج قرنه عثمانی بود. فروپاشی عثمانی روند ساده‌ای نبود و زایش شرایط نوین، بسیار پردرد، پرمنازعه، پرخون و پرکنشگر بود. با فروپاشی عثمانی، مهندسی‌های بزرگ برای خاورمیانه آغاز شد. مذاکرات متعدد و قراردادهایی که بعد از جنگ جهانی اول منعقد شد، همه بر خرابه‌های عمارت امپراتوری فروپاشیده عثمانی بنا شد و البته همگی با نارضایی و خشم و سرخوردگی وارث عثمانی یعنی ترکیه روبه‌رو شد که از یک امپراتوری پهناور که از مدیترانه تا خلیج‌فارس را در بر می‌گرفت، تبدیل به یک کشور نسبتا عادی تقلیل یافته شد. دهه ۲۰ سده بیستم میلادی، در فهم این سرخوردگی بسیار کلیدی است. در این دهه و دهه بعد بود که پروژه مهندسی بزرگ خاورمیانه براساس طراحی موسوم به سایکس- پیکو، بین وزرای خارجه فرانسه و انگلیس برای تقسیم منطقه و پروژه صهیونیسم با اعلامیه بالفور برای مهندسی فلسطین گره خورد و البته در درون هرکدام از پروژه‌ها، خرده طرح‌هایی قرار داشت که در خور اهمیت‌اند. کنفرانس ۱۹۲۱ قاهره که انگلیس برای طراحی‌های منطقه‌ای با حضور نظامیان و پژوهشگران امور خاورمیانه بریتانیا راه‌اندازی کرد، به پیدایش برخی از کشورهای عربی انجامید. نقش خانم گرترود بل شرق‌شناس مشهور بریتانیایی در تأسیس نظام پادشاهی در اردن و عراق، بازتاب این مهندسی منطقه‌ای است. این مهندسی‌های منطقه‌ای ادامه یافت و جالب است که هم از درون دنیای عرب و هم از برون دنیای عرب، پروژه‌های تغییر و مهندسی خاورمیانه، مخصوصا بعد از جنگ جهانی دوم رو به افزایش گذاشت. پروژه کلان ناسیونالیسم عربی از درون و پروژه «دموکراسی‌سازی» و کمونیست‌سازی از بیرون، نمونه‌هایی از این طرح‌های کلان هستند که توان و ظرفیت خاورمیانه را گرفته و برای دهه‌ها به خود مشغول کرده است. دوران بعد از جنگ جهانی دوم، کشمکش و کنش و واکنش بین پروژه‌های بین‌المللی و پروژه‌های درونی تغییر بخشی به خاورمیانه پرحادثه و پررخداد است. جنگ بین دولت‌ها و جنگ‌های داخلی، همگی بر ایده مهندسی شرایط استوار بودند. اما آنچه کثرت طرح‌ها را بیشتر روشن می‌کند، پایان جنگ سرد و دگرگونی ساختاری در جهان قدرت است که خاورمیانه را مشحون از حوادث دردناک و در عین حال ایده‌پردازی‌ها و خیال‌پردازی‌ها می‌کند. در رأس این رویاگرائی‌ها برای تغییر خاورمیانه، ایالات متحده مخصوصا در دوران بوش دوم قرار دارد. رژیم صهیونیستی نیز ایده تغییر خاورمیانه را با هماهنگی آمریکا دنبال کرده که تجلی نهایی آنها توافق ابراهیم در سال ۲۰۲۲ است. در ورای همه طرح‌ها، بی‌تردید امیال و آرزوهای ژئوپلتیک بر منطقه تسلط یافت. کنشگران مختلف، فکر می‌کنند که می‌توانند با عنوان شکل دادن به خاورمیانه متفاوتی چه از درون و چه از روابط خاورمیانه با بیرون، نقشی ایفا کنند، رقبا را حذف کامل کنند و انحصارگرایانه این جغرافیا را در اختیار بگیرند. روایت‌پردازی برای تحقق خیال‌پردازی، رنگارنگ و متنوع است، اما آنچه این پروژه‌های کلان در نظر نمی‌گیرند، این است که خاورمیانه و مردم آن، خود کنشگرند و صرفا بازیچه‌ای در دست مهندسان استراتژی‌گرا نیستند. واکنش خاورمیانه به همه پروژه‌ها، موضوعی جدی و در خور است. مقاومت در مقابل پروژه‌های کلان مهندسی، پدیده‌ای پایدار، ریشه‌دار و جاافتاده در منطقه است. در عین حال باید گفت که هرکدام از پروژه‌های کلان منطقه‌ای، اثرات خاص خود را بر منطقه گذاشته و زخم‌های کهنه شده‌ای بر پیکر خاورمیانه مشاهده می‌شود که همگی ناشی از این پروژه‌های خیال بنیاد است. پروژه‌های غربی و صهیونیستی، روح و روان خاورمیانه را عمیقا متأثر کرده است. تحولات بعد از ۷ اکتبر، ویرانگری این پروژه‌ها را به نمایش می‌گذارد. پروژه ترکی بازگشت به عصر عثمانی، به‌رغم روایت‌سازی‌های رنگارنگ و آماده‌سازی‌های هماهنگ با قدرت‌های فرامنطقه‌ای و البته فرصت‌طلبی از لحظات پرفشار در منطقه و بهره‌برداری از کاستی‌های جدی دموکراتیک، نمی‌تواند خاورمیانه جدیدی را مهندسی کند. در یک کلام شاید رسیدن به این استنباط به واقعیت نزدیک باشد که جوامع انسانی و ازجمله خاورمیانه، مهندسی‌پذیر نیستند و نهایتا مردم مهندسان زندگی خود هستند.

تلنگر

اهرم‌های ایران در منطقه

چین و تحولات سوریه

همزمان با تحولات شام، در باب واکنش احتمالی تهران تحلیل‌های بسیاری مطرح است. گروهی مدعی‌اند که ایران برای بازتعریف رابطه‌اش با بازیگران جدید سوریه خیز برمی‌دارد و گروهی دیگر از پیشرفت برنامه هسته‌ای ایران دم می‌زنند، گزاره‌ای که به ادعای این گروه می‌تواند فصل تازه‌ای از عدم قطعیت‌ها را رقم بزند. در چنین شرایطی آنها از رقابت پنهان پکن و واشنگتن می‌گویند و براین باورند که ترامپ قادر است از چالش‌های حاکم بر منطقه فرصت‌سازی کند. دیپلمات مدعی شد، سوریه در زمان اسد اولین کشور عربی بود که جمهوری اسلامی ایران را به رسمیت شناخت. این بازیگر در طول جنگ ایران با عراق بین سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۸۸ از ساختار سیاسی نوپا در ایران در برابر صدام حسین دفاع کرد. در مقابل بشار اسد در جریان قیام سال ۲۰۱۱ از حمایت نظامی، لجستیکی و سیاسی ایران برای مقابله با مخالفان و گروه‌های تروریستی بهره برد. به ادعای ناظران جنگ داخلی در سوریه برای ایران به فرصتی بدل شد تا نفوذ خود را در شام تثبیت نماید: منطقه‌ای فرامرزی که عمدتا ساکنانش جمعیت شیعه و گروه‌های حامی ایران مرادمحور مقاومت هستند، گروهی که از عراق تا لبنان مواضع و پایگاه‌های خود را تعریف کرده‌اند.

ایران و تحولات شام

دیپلمات در ادامه ادعای خود آورده، این تشکیلات ژئوپلیتیکی که ایران آن را «محور مقاومت» می‌نامد، در حفظ قدرت اسد، حمایت از حزب‌ا... و حماس در برابر اسرائیل و تحکیم نفوذ ایران در شام نقش برجسته‌ای داشت. با این همه امروز به واسطه تحولات اخیر، معادلات شام و فراتر از آن خاورمیانه تغییر کرده است، گزاره‌ای که می‌تواند پیامدهایی را به دنبال داشته باشد. به ادعای دیپلمات، گزارش‌های اولیه (ادعایی) حاکی از آن است که تهران رویکردی متفاوت در قبال نیروهای شورشی پیروز در سوریه اتخاذ کرده است. اما آینده این رابطه تا حدی به این بستگی دارد که دولت جدید سوریه در باب حمایت لجستیکی ایران از حزب‌ا... از طریق سوریه چه تصمیمی اتخاذ خواهد کرد، در این میان رویکرد اسرائیل نیز قابل تامل است. احتمال دیگر این است که ایران با توجه به فعل و انفعال‌های خاورمیانه و با هدف افزایش توان بازدارندگی‌اش تلاش‌هایش برای غنی‌سازی اورانیوم را تسریع کرده و اعتراض کشورهای اروپایی از جمله بریتانیا را برانگیخته است. همچنین این ادعا مطرح است که تهران در مواجهه با دومین دوره ریاست جمهوری ترامپ، ممکن است دکترین هسته‌ای‌اش را تغییر دهد. تخمین زده می‌شود که ایران طی ۱۳ سال گذشته ۳۰ تا ۵۰ میلیارد دلار در سوریه سرمایه‌گذاری کرده و اکنون این کشور می‌تواند این بودجه را برای غنی‌سازی اورانیوم اختصاص دهد. به ادعای دیپلمات هر دو سناریو می‌توانند عدم قطعیت‌های منطقه‌ای را فراتر از تأثیرات ۱۳ سال گذشته افزایش دهد. درگیری‌های احتمالی در سوریه میان گروه‌های شورشی و رویارویی (ادعایی) بین ایران و اسرائیل، که سیاست ابهام را حفظ می‌کند، می‌تواند ژئوپلیتیک منطقه‌ای و جهانی را بیش از این بی‌ثبات کند.

گزینه‌های تهران

به ادعای دیپلمات، احتمال سوم می‌تواند نفوذ چین در خاورمیانه را تقویت کند. در دسامبر ۲۰۲۲، شی جین پینگ، رئیس جمهوری چین برای شرکت در اجلاس شورای همکاری چین و خلیج فارس به عربستان سفر داشت. چند ماه بعد، در فوریه ۲۰۲۳، ابراهیم رئیسی رئیس جمهور وقت ایران از پکن بازدید کرد. تا مارس ۲۰۲۳، چین توانست با موفقیت زمینه را برای عادی‌سازی روابط ایران و عربستان هموار کند، دو بازیگری که پیشتر در حوزه دیپلماسی تنش‌هایی را تجربه کرده بودند. این نشریه مدعی است، با وجود از سرگیری روابط دیپلماتیک میان تهران و ریاض، هنوز موانعی باقی مانده است. تهران در مواجهه با از دست دادن تنها متحد عرب خود (سوریه) ممکن است به دنبال سرمایه‌گذاری برگشایشی باشد که توسط چین ایجاد شده است. در همین راستا تهران این فرصت را دارد تا بستر را برای تقویت روابط خود با کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس هموار سازد. این گزاره می‌تواند تنش‌های منطقه‌ای را به واسطه نزدیکی تهران به پادشاهی‌های خلیج فارس کاهش دهد. با این حال، این امر مستلزم تغییر قابل توجهی در سیاست خارجی ایران است. اولویت ایران پیشرفت برنامه هسته‌ای و افزایش سطح غنی‌سازی است و پس از آن تهران بر تقویت قدرت مقاومت متمرکز است، دو متغیری که در تضاد با منافع و اولویت‌های کشورهای حاشیه خلیج فارس قرار دارد. به ادعای دیپلمات، آینده هر چه باشد، غرب- به ویژه آمریکا- با یک سؤال مهم روبه‌رو است. اگر روابط ایران و پادشاهی‌های حاشیه خلیج فارس نزدیک‌تر شود، آیا چین می‌تواند نفوذ خود در منطقه را تعمیق بخشد؟ علاوه بر این، آیا در صورت تحقق گزاره فوق می‌توان چین را به عنوان یک قدرت جهانی پیشرو و قادر به تعامل با همه طرف‌ها قلمداد کرد؟ به نوشته دیپلمات، رویکرد چین در تضاد با استراتژی آمریکا قرار دارد، بازیگری که به دنبال مداخلات نظامی و همسویی با بازیگران منطقه‌ای است. پکن در مواجهه با هدف آشکار ترامپ مبنی بر مبارزه اقتصادی با چین، فرصت تقویت رهبری جهانی خود را به‌ویژه در خاورمیانه از دست نخواهد داد. این امر مستلزم آن است که واشنگتن به همه طرف‌های درگیر، از جمله ایران، پیشنهادی قانع‌کننده‌تر از چین ارائه کند.